

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين لاسيما بقية الله في الارضين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين من الاولين والآخرين
ادعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ^١

روش های پیغمبر اکرم در ابلاغ امامت امیرالمومنین علیه السلام

روش مخاطب قراردادن مسلمین: در موارد متعدد پیامبر خطاب کردند به حاضرین که کدامیک از شما حاضر است چنین کند؟ هیچ یک از حاضرین جواب مثبتی نداد مگر امیرالمومنین علیه السلام؛ از جمله مواردی که از این قبیل روایت شده (که متعدد هست) داستان یوم الدار است که آیه و أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ^٢ نازل شد؛ پیغمبر اکرم ماموریت پیدا کردند که بزرگان بنی هاشم را دعوت کنند و ایشان را به اسلام دعوت کردند و حضرت دستور دادند غذایی درست شود و از اینها پذیرایی شد.

این مطلب از مطالبی نیست که بشود خدشه سندی در آن وارد کرد؛ این داستان از داستان هایی است که در صدر اسلام واقع شده و نتیجه جلسه، بیان این سه مطلب شد: توحید خداوند متعال؛ رسالت خودشان و امامت امیرالمومنین بعد از خودشان. این جلسه پس از آنکه مدتی پیغمبر اکرم مخفیانه دعوت می کردند به اسلام، واقع شده است.

در کتب معتبر دست اول آمده که پیغمبر اکرم اسلام را عرضه کردند بر بعضی از بزرگان قبایل عرب؛ در ایامی که رسماً و علناً دعوت نمی کردند؛ این رؤسای قبایل عرب گفتند که ما حاضریم اسلام بیاوریم و حاضریم از شما حمایت بکنیم؛ (ضمناً میدیدند که حضرت از طرف قریش تحت تعقیب هستند و حضرت را ایذاء می کنند و پیغمبر اکرم را آزار میدهند) گفتند حاضریم از شما حمایت بکنیم و دفاع کنیم؛ اما یک خواسته داریم، که بعد از شما ریاست برای ما باشد.

پیغمبر اکرم در همان شرایط سخت که حتی نیاز داشتند به یک نفر که ایمان بیاورد و از ایشان حمایت و دفاع بکند، فرمودند: لیس الأمر بیدی بل الأمر بید الله یضعه حیث یشاء.^٣

حالا در این شرایط که پیغمبر اکرم رسماً گفته اند امر امامت و خلافت و ولایت بعد از من به دست خداوند است و حتی به دست خود پیغمبر اکرم هم نیست؛ در این شرایط آیه نازل شد: وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ

وقتی دعوت کردند بزرگان بنی هاشم را از جمله عموهای خودشان؛ برای ایشان صحبت کردند و فرمودند: إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ قَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى أَنْ أَدْعُوَكُمْ إِلَيْهِ فَأَيُّكُمْ يُؤَاؤِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَصِيي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ؟^٤ ٥

١. نحل / ١٢٥

٢. شعراء / ٢١٤

٣. السيرة النبوية لابن هشام ٢/ ٦٦، السيرة الحلبية ٢/ ١٥٤

٤. تاريخ الامم والملوك، طبری، بيروت، دار قاموس الحديث، ج ٢، ص ٢١٧

٥. این روایت را افراد ذیل نقل کرده اند: طبری، تاریخ، ج ٢، ص ٢١٦، ابوجعفر اسکافی بغدادی متوفای ٢٤٠ در «نقض العثمانیه»؛ فقیه برهان الدین، محمد بن محمد بن ظفر الملکی، متوفی ٥٦٧ در نباء نجباء الانباء» ص ٤٦-٤٨؛ کامل ابن اثیر، ج ٢، ص ٢٤؛ (الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، بیروت، دار صادر، ١٣٩٩ ق، ج ٢، ص ٦٣) ابوالفدا عمادالدین دمشقی، در تاریخش، ج ١، ص ١١٦؛ شهاب الدین الخفاجی، «شرح الشفا» قاضی عیاض، ج ٣، ص ٣٧؛ علاءالدین بغدادی در تفسیرش ص ٣٩٠؛ سیوطی در جمع الجوامع (طبری از شش حافظ

در بعضی از روایات فیکم هست و در برخی از روایات فیکم نیست. همه سکوت کردند (فاحجم القوم عنها جميعا) هیچ کس جواب نداد. امیرالمومنین فرمودند: **أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ؛ أَكُونُ وَزِيرِكَ عَلَيْهِ، فَأَخَذَ بَرَقَبَتِي، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَا أَخِي، وَوَصِيِّي، وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ؛ فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا.** پیامبر در آن جلسه فرمودند: **فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا.** از همان ساعت امیرالمؤمنین واجب اطاعه شدند (فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا)

آنوقت حاضرین به ابوطالب گفتند: **فقام القوم يضحكون و يقولون لابی طالب: قد امرک ان تسمع لابنک و تطيع پیامبر از همان اول نگفتند: هَذَا أَخِي، وَوَصِيِّي، وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ؛ فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا بلکه گفتند: فَأَيُّكُمْ يُؤَازِرُنِي؛** این خود یکی از روش هاست و در آن حکمت وجود دارد. به طوری مطلب تمام شد که همان بزرگانی که اهل لسان هستند و عرب هستند، کلام را فهمیدند. ولی ایمان نیاوردند و رو کردند به ابوطالب و گفتند: **قد امرک ان تطيع لابنک.**^۶

موردی دیگری باز پیغمبر اکرم به حاضرین فرموده اند: **ایکم یتولانی فی الدنیا و الآخرة.** این روایت در مستدرک حاکم نیشابوری به سند از ابن عباس روایت می کند: **ان النبی قال ایکم یتولانی فی الدنیا و الآخرة فقال لكل رجل منهم ایکم یتولانی فی الدنیا و الآخرة یعنی به تک تک حاضرین گفتند؛ نه اینکه به مجموعه خطاب کرده باشند. فقال لكل رجل منهم أتولانی فی الدنیا و الآخرة؟ فقال: لا. حتی مر علی أكثرهم فقال علی علیه السلام: أنا أتولک فی الدنیا و الآخرة، فقال: أنت ولی فی الدنیا و الآخرة. سپس حاکم نیشابوری می گوید: هذا حدیث صحیح الاسناد.**^۷

در مسند احمد داستانی جالب آمده است: ابن عباس نشسته بود و اصحابش هم در اطرافش نشسته بوده اند؛ چند نفر آمدند و گفتند که ما با تو خصوصی کار داریم؛ گفتند یا اینها را مرخص کن برند یا با ما در کناری با ما که با تو کار خصوصی داریم. ابن عباس بلند شد و با اینها به کناری رفت. اینها کسانی بودند که نسبت به امیرالمؤمنین حرف های ناروا می زدند. صحبت های آنها که تمام شد؛ ابن عباس برگشت در حالی که از حرف ها ناراحت و غضبناک شده بود؛ میگفت: **اف وقعوا فی رجل له عشر خصال. اف بر اینها؛ اینها بر علیه کسی حرف میزدند و نسبت به کسی بد میگفتند که دارای ده خصلت است که این خصال اختصاص به او دارند؛ آنوقت این خصال برای حاضرین بیان کرد که آنها را آرام کند تا نسبت به امیرالمؤمنین جسارت نکنند. از جمله این خصلت است: قال: وقال لینی عمه: أَيُّكُمْ يُؤَالِئِنِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؟ قال: و علیُّ معه جالس، فَأَبْوَأُ فقال علی! أنا أوألیک فی الدنیا و الآخرة، قال «أنت ولی فی الدنیا و الآخرة».** قال: فترکه، ثم أقبل علی رجل منهم فقال: «أَيُّكُمْ يُؤَالِئِنِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؟» فَأَبْوَأُ، قال: فقال علی: أنا أوألیک فی الدنیا و الآخرة، فقال: «أنت ولی فی الدنیا و الآخرة»^۸ حاضر نشدند قرار داد با پیغمبر اکرم ببندند که همراه پیغمبر اکرم باشند و مطیع و تابع ایشان باشند و حاضر نشدند در دنیا نسبت به پیغمبر اکرم تسلیم باشند تا در آخرت هم همراه پیغمبر اکرم باشند.

نقل نموده است که عبارت باشد از ابن اسحاق، ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابی نعیم و بیهقی؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۴ و احمد حنبل در مسندش ج ۱، ص ۱۱۱ به سندی که تمام افراد قابل تأیید و سند آن صحیح است بدون هیچ شبهه نقل کرده است... رک: الغدیر، چاپ دارالکتب الاسلامیه، ص ۲۷۹ - ۲۸۰.

۶. آدرس: سیره ابن اسحاق؛ تاریخ طبری؛ تفسیر بغوی این داستان را با اسناد معتبر ذکر کرده است (ولذا قابل مناقشه نیست)

۷. المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۵

۸. مسند، احمد بن حنبل ج ۱ ص ۳۲۰ - مستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری ج ۳ ص ۱۲۳

این داستان از جهات عدیده ای مهم است: امیرالمومنین خصائص دارند؛ فضائل و مناقب اختصاصی دارند. با این وجود آیا افضلیت برای امیرالمومنین تمام نمی شود؟ و با وجود این خصائص آیا می شود افضلیت را برای دیگری ادعا کرد؟ که حتی یکی از این خصال و خصائص را ندارند.

روش اخبار از اوصاف اولین نفری که میاید

اینکه حضرت در جایی نشسته اند و اخبار میکنند به اینکه اولین کسی که وارد میشود بر ما دارای فلان صفات و چنین و چنان است؛ انگاه امیرالمومنین وارد شدند. می توانستند از همان اول بگویند که امیرالمومنین علی بن ابی طالب دارای این صفات هستند؛ ولی این روش چیز دیگری هست. پیامبر به انس بن مالک (خادم رسول الله) امر می کنند که برای من آب بیار تا وضو بگیرم: روی الکنجی باسناده عن انس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا انس، اسكب لي وضوء يغنيني فتوضأ ثم قام وصلى «: ركعتين، ثم قال: يا انس أول من يدخل عليك من هذا الباب أمير المؤمنين وسيد المسلمين وقائد الغر المحجلين وخاتم الوصيين، قال انس: قلت اللهم اجعله رجلاً من الأنصار وكنتمه، اذ جاء علي فقال: من هذا يا انس؟ قلت: علي بن أبي طالب، فقام النبي صلى الله عليه وآله وسلم مستبشراً فاعتنقه ثم جعل يمسح عرق وجهه بوجهه و يمسح عرق علي عليه السلام بوجهه، قال علي عليه السلام: يا رسول الله لقد رأيتك صنعت بي شيئاً ما صنعت بي قبل، قال: وما يمنعني وأنت تؤدى عني وتسمعهم صوتي وتبين لهم ما اختلفوا فيه⁹

قبل از اینکه امیرالمومنین بیایند؛ صفاتی را پیغمبر اکرم ذکر کردند؛ حال که امیرالمومنین آمدند باز برای امیرالمومنین صفاتی را ذکر میکنند که از جمله ان مرجعیت علمی امیرالمومنین هست و اینکه حضرت بعد از خودشان بر امت میزان هستند.

روش اخبار از اوصاف یکی از حاضرین

یکی دیگر از روش های پیغمبر اکرم این است که حضرت خطاب میکنند به حاضرین میگویند که یکی از شماها آن چنانی که من جهاد کردم بعد از من جهاد خواهد کرد؛ که حضرت از همان اول میتوانستند بگویند چه کسی است؛ این چه حکمتی دارد که این چنین مطرح کرده اند؟ حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا حسين بن محمد ثنا فطر عن إسماعيل بن رجاء الزبيدي عن أبيه قال سمعت أبا سعيد الخدري يقول كنا جلوساً ننتظر رسول الله صلى الله عليه وسلم فخرج علينا من بعض بيوت نساءه قال فقمننا معه فانتظت نعله فتخلف عليها علي يخصفها فمضى رسول الله صلى الله عليه وسلم ومضينا معه ثم قام ينتظره وقمننا معه فقال ان منكم من يقاتل علي تأويل هذا القرآن كما قاتلت علي تنزيله فاستشرفنا و فينا أبو بكر وعمر فقال لا ولكنه خاصف النعل قال فحجنا نبشره قال وكانه قد سمعه¹⁰

این حدیث در کتاب خصائص نسائی¹¹ و مستدرک حاکم روایت شده و میگوید هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین¹²

۹. سنن الأصفهانی - ج ۲ - کفایة الطالب ص ۲۱۱ - روی البدخشی فی تحفة المحبین ص ۱۸۵

۱۰. مسند أحمد بن حنبل، تألیف أحمد بن حنبل، تحقیق شعيب الأرنؤوط، جلد ۱۸، صفحه ۲۹۵-۲۹۶، حدیث ۱۱۷۷۳ صحیح ابن حبان، تألیف محمد بن حبان، تحقیق شعيب الأرنؤوط،

جلد ۱۵، صفحه ۳۸۵، حدیث ۶۹۳۷، نشر مؤسسه الرساله خصائص امیرالمؤمنین علی علیه السلام، تألیف أحمد بن شعيب النسائی، تحقیق أبواسحق الحوینی، صفحه ۱۱۸-۱۱۹، حدیث

۱۵۰، نشر دار الکتب العلمیه سلسله الأحادیث الصحیحه، تألیف محمد ناصر الدین الألبانی، جلد ۵، صفحه ۶۳۹، حدیث ۲۴۸۷، نشر مکتبه المعارف مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، تألیف نور

الدین هیثمی، جلد ۹، صفحه ۸۹، حدیث ۱۴۶۱۲، نشر دار الکتب العلمیها

۱۱. خصائص نسائی جزو سنن اوست و خصائص امیرالمومنین جزء سنن نسائی است که جداگانه چاپ شده.

۱۲. المستدرک علی الصحیحین، تألیف حاکم نیشابوری با تعلیقه ذهبی، جلد ۳، صفحه ۱۳۲، حدیث ۴۶۲۱، نشر دار الکتب العلمیه

باز در مسند احمد روایت شده که: **إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلِيَّ تَأْوِيلِهِ، كَمَا قَاتَلْتُ عَلِيَّ تَنْزِيلِهِ.** قَالَ: فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ، وَعَمْرٌ فَقَالَ: لَا وَلَكِنَّهُ خَاصِفُ النَّعْلِ، وَعَلِيٌّ يَخْصِفُ نَعْلَهُ^{۱۳}. همین حدیث در مسند احمد نقل شده و همین داستان ابوبکر و عمر هم هست.

إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلِيَّ تَأْوِيلَ هَذَا الْقُرْآنِ، كَمَا قَاتَلْتُ عَلِيَّ تَنْزِيلِهِ، " فَاسْتَشْرَفْنَا وَفِينَا أَبُو بَكْرٍ وَعَمْرٌ فَقَالَ: " لَا، وَلَكِنَّهُ خَاصِفُ النَّعْلِ " . قَالَ : فَجِئْنَا نَبَشْرَهُ، قَالَ: وَكَأَنَّهُ قَدْ سَمِعَهُ. «فَاسْتَشْرَفْنَا» یعنی خودمان را آماده کردیم و هریک از ما انتظار داشت که پیامبر خودش را بگوید این حدیث از احادیثی است که هیچ گونه مناقشه در سند آن نمیتوان کرد.

تخریب بتخانه

یکی دیگر از روش های پیغمبر اکرم که خیلی عجیب است؛ و در طول تاریخ نظیر ندارد؛ این است که پیغمبر اکرم تصمیم گرفتند بت هایی که بر خانه خدا نصب شده است شکسته شود و ریخته شود. آیا واقعا پیغمبر اکرم هدفشون تنها همین بود؟ یا هدف دیگری هم داشتند؟ اگر فقط هدفشون همین بوده است، می بایست کسی را استخدام میکردند و می گفتند این کار رو بکن. ولی این چه کاریست که پیغمبر اکرم بیایند؛ خم بشوند و امیرالمومنین از بالای کمر یا شانه های پیغمبر اکرم بالا بروند و این بت ها رو بشکنند... این کار چه معنی دارد؟ میخواستند چه کار کنند و مقصدشون چه بود؟ صرفا شکستن و ریختن بت ها از بالا بوده؟ این قضیه یک مرتبه اتفاق افتاده یا دو مرتبه؟ که این هم خود نکته ای است یک مرتبه اتفاق افتاده که بعضی از بت ها رو ریختند و در مرتبه دوم بقیه آن ریخته شده یا فقط یک رتبه بوده؟ این که دو مرتبه بوده، چه زمانی بوده است؟ یک مرتبه در زمانی بوده که هنوز ایشان در مکه بودند؛ مرتبه دوم در فتح مکه بوده در سال هشتم یا فقط یک مرتبه بوده است؟ من از روایاتی که در کتب دست اول این داستان نقل شده استفاده میکنم که دو مرتبه اتفاق افتاده.

نگاه کنید روایت نسائی را: روی بسنده عن أبي مریم قال: قال علی (ع) : انطلقت مع رسول الله (ص) حتى أتينا الكعبة، فصعد رسول الله (ص) علی منكبى، فنهض به علی (ع) ، فلما رأى رسول الله (ص) ضعفى قال لى: اجلس فجلست، فنزل النبى (ص) وجلس لى وقال لى: اصعد علی منكبى، فصعدت علی منكبیه فنهض بى، فقال علی (ع) : إنه يخيل إلى آتى لو شئت لندت أفق السماء، فصعدت علی الكعبة وعليها تمثال من صفر أو نحاس فجعلت أعالجه لأزيله يمينا وشمالاً وقداماً ومن بين يديه ومن خلفه حتى استمكنت منه، فقال نبى الله (ص) : اقدفه فقدفت به، فكسرتة كما تكسر القوارير، ثم نزلت، فانطلقت أنا ورسول الله (ص) نستبق حتى توأرنا بالبيوت خشية أن يلقانا أحد^{۱۴}

این ظاهرا در مکه بوده و الا در فتح مکه، لازم نبوده که پیغمبر مخفیانه این کار را انجام بدهند و امیرالمومنین (به تعبیر بنده) بگویند فرار کردیم به طوری که کسی ما را نبیند. این روایت در خصائص نسائی؛ مستدرک حاکم؛ مسند احمد حنبل؛ ابویعلی؛ طبری مورخ و دیگران این داستان را نقل کرده اند و از جمله اموری است که ابن تیمیه در اینجا دست و پا میزند (به تعبیر بنده) و میگوید این که چیزی نیست؛ پیغمبر اکرم حسین رو هم احیانا اجازه میدادند روی شانه یا کمرشان بروند در حالی که نماز میخواندند؛ و روایت هم در این موضوع هست.

یک حدیثی روایت می کنند (ضامن صدق و کذب آن نیستم) که در صحیح مسلم وجود دارد: پیغمبر اکرم یک روز آمدند به نماز واجب جماعت در مسجد النبى و روی شانه خود امامه را گذاشته بودند؛ که امامه دختر زینب است و (همان خانمی است که صدیقه طاهره به امیرالمومنین وصیت کردند که بعد از من با او ازدواج کن)؛ این دختر بچه ای بوده و پیغمبر آمدند و این دختر روی شانه شان بود؛ وارد نماز

۱۳. مسند أحمد بن حنبل، تألیف أحمد بن حنبل، تحقیق شعيب الأرنؤوط، جلد ۱۷، صفحه ۳۹۰-۳۹۱، حدیث ۱۱۲۸۹، نشر مؤسسه الرساله

۱۴. خصائص النسائی، ص ۳۱

شدند روی شانه شان بود؛ ایستاده بودند که حمد و سوره بخوانند باز هم روی شانه شان بود؛ موقع رکوع هم که بچه می افتادند؛ حضرت از روی شانه برداشتند و گذاشتند روی زمین؛ بعد از رکوع و سجود؛ دوباره این دختر را برداشتند و روی شانه شان گذاشتند و ایستادند به نماز. اگر این داستان صحت داشته باشد، معنی اش چیست؟ در قضیه خاتم بخشی امیر المؤمنین، اشکال کردند که اگر امیرالمومنین در نماز بوده و غرق در نماز بوده (و باید غرق در نماز باشد و باید چنان با خداوند متعال مشغول مناجات باشد که از این عالم غافل باشد) پس چطور می شود که در نماز اشاره کنند به سائل که بیا و انگشتر را از دست من ببر؟ در جواب گفتم که شما در صحیح مسلم روایت می کنید که پیغمبر اکرم امامه دختر زینب (بنابر این که زینب دختر ایشان باشد) در نماز روی شانه خود می گذاشته و آن هم نماز واجب در صورتیکه آن نماز امیرالمومنین نماز مستحب بوده نه واجب و در مسجد مشغول نماز مستحبی بوده اند؛ چطور شد آنجا را ایراد می گیرید، ولی اینجا را خودتان در صحیح مسلم روایت می کنید که این دخترک را در نماز با آن خصوصیات، حمل می کردند؛ این اگر فعل کثیر است، آن که بیشتر فعل کثیر است؛ اگر التفاظ به دنیاست؛ آن بیشتر است؛ آن نماز جماعت و نماز واجب است؛ در مسجد النبی ولی این نماز مستحبی بوده که به تنهایی میخواندند؛ چطور شد که این را ایراد میگیرید ولی آن را نمیگیرید.

دست و پای میزنند در قضیه شکستن بت های بالای کعبه که این فضیلت را از امیرالمومنین، کم رنگ کنند ولی کم رنگ شدنی نیست؛ و این حرکت پیامبر، معنایی دارد، سرّی دارد؛ حکمتی دارد و الا اگر پیغمبر اکرم میخواستند صرفاً بت ها شکسته شود، یک نفر را استخدام می کردند؛ آن آقایان را استخدام نکردند چون آنها کسانی بودند که یک عمری این بت ها را عبادت کردند و نمایندگان بت ها را بشکنند.

اتحاد بین پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام

از جمله روش های پیغمبر اکرم، وحدتی است که پیغمبر اکرم بین خودشان و امیرالمومنین بیان می کنند. فی الواقع پیغمبر اکرم و امیرالمومنین یکی بودند، در خلقتشان که خلقت نوری بوده. از نور واحد بودند؛ از شجره واحد بودند. پیغمبر اکرم به ام سلمه^{۱۵} میفرمایند: اسمعی یا ام سلمه اسمعی قولی واحفظی. پیغمبر اکرم، ام سلمه را شاهد میگیرند که شهادت گرفتن میتواند یکی از روش ها باشد (هرچند حضرت احتیاج به شاهد ندارند) خونمان یک خون است؛ گوشت بدنمان یک گوشت هست؛ خلقت بدنی شان یکی است. اگر یادتان باشد در حدیث نور بیان کردیم که این نور همچنان گشت در سلب های مردان و در ارحام مادران و همچنان گشت تا رسید به عبدالله پدر پیغمبر اکرم و ابوطالب پدر امیرالمومنین؛ اینجا حدیث میگوید ما دو نصف شدیم؛ این دو نصف شدن یعنی چه؟ این مثل این میماند که یک شاخه گلی را؛ هرچند یک شاخه گل هست اما دو تا فرع میدهد؛ دو تا فرع که داد؛ دو تا گل کامل است؛ این نصفی که در حدیث آمده نه این است که شما سیب را نصف بکنید؛ این که ناقص می شود؛ نصف به این معنا نصفی که یک نور بوده منتقل شده به سلب ابوطالب و منتقل شد به سلب عبدالله؛ دو تا گل کامل در یک شاخه و (به تعبیر بنده) خلقتان یک خلقت است.

از ابن عباس نقل میکنند: هذا علی بن ابی طالب لحمه لحمی و دمه دمی. این حدیث را طبرانی؛ خطیب بغدادی؛ ابوبکر هیتمی و محب الدین طبری و... نقل کرده اند.

از احادیثی که قطعی است و میتوانیم بالقطع و الیقین به پیغمبر اکرم نسبت بدهیم این روایت است: علی منی و انا من علی. یا خطاب میکنند به امیرالمومنین: انت منی و انا منک. این روایت در صحیح بخاری، در مسند احمد، در ترمذی، در ابن ماجه، در مستدرک حاکم نیشابوری آمده است.

۱۵. یادمان باشد که ام سلمه بر ما حق بسیار زیادی دارند و حقیقتاً ام المومنین است و باید حق این خانم را ادا کنیم؛ بتوانیم اسمشان بیشتر و با احترام بیاوریم.

قبیله ای که اهل شرارت بودند و ایمان نمی آوردند؛ پیغمبر اکرم آنان را تهدید میکنند که یا آرام بنشینید (به تعبیر بنده) یا آرام باشید و ایمان بیاورید یا: لابعثن علیکم رجلا کنفسی. در منابع دست اول آمده که ابوبکر گفت: انا یا رسول الله؟ حضرت فرمودند نخیر؛ عمر گفت: انا یا رسول الله؟ حضرت فرمودند نخیر فاخذ بید علی فقال هذا. نفس پیغمبر اکرم علی است؛ این حدیث را ابوبکر بزار و ابویعلی موصلی و نسائی و دیگران نقل کرده اند. و حاکم میگوید: صحیح الاسناد.

پس خلقتشان یکی است و اصلا خودش هست؛ اونوقت این حدیث را که پیغمبر اکرم میفرمایند، عمر میگوید: فوالله ما تمنیت امارة الا یومئذ قسم میخورم امروز روزی بود که آرزو کردم من باشم ان کسی که پیغمبر اکرم فرمودند میفرستم کسی را که کنفسی هست. این وحدت در خلقت بود؛ وحدت در صفات؛ بین پیغمبر اکرم و امیرالمومنین در همه ملاک ها وحدت است و مساوات؛ در همه ملاک ها و صفات وحدت است؛ اما معلوم باشد که پیغمبر اکرم نبی اند ولی امیرالمومنین نبی نیستند و البته این تفاوت بزرگی است.

امیرالمومنین میفرمایند: انا عبد من عبید محمد. کسی نگوید میلانی غلو کرد در مورد امیرالمومنین؛ در صفات؛ ملکات و حالات مساوی هستند. در عصمت در عدالت در شجاعت در زهد در علم در حلم و در هر چه که میخواهید بگویید مساوی هستند؛ وحدت دارند؛ مساوات دارند؛ در صفات پیغمبر اکرم خطاب می کنند به حضرت زهرا سلام الله علیها و میفرمایند که: اما عملتی ان الله اطلع فی الارض اطلاعتا خداوند متعال به تعبیر این روایت که بخواهیم به فارسی ترجمه کنیم: خداوند متعال نگاه کرد به مخلوقاتش: فاختر منها اباک؛ از بین این همه مخلوقات پدرت را اختیار کرد فبعثه برسالته؛ دوباره نگاه کرد: ثم اطلع الی الارض اطلاعتا فاختر منها بعلک هو اشرف اهل بیتک حسبا و اکرمهم منسبا و ارحمهم بالرعیه و اعدلهم بالسویه و ابصرهم بالقضیه اینکه ما میگوییم افضل مخلوقات من الاولین و الاخرین پیغمبر اکرم هست و در مرتبه دوم امیرالمومنین؛ این حدیث یکی از شواهد است؛ و آقایان هم متعدد روایت کردند؛ وقتی اینطور شد که در خلقت و صفات تساوی دارند؛ لا محاله در احکام هم تساوی دارند. من اذا علیا فقد آذانی حکم اذیت پیغمبر اکرم چیست؟ کفر است؛ حکم ایذا امیرالمومنین هم کفر است. این روایت را احمد حنبل؛ بزار؛ ابن حبان؛ ابویعلی اصفهانی؛ طبرانی و دیگران روایت کردند و حاکم میگوید: هذا حدیث صحیح الاسناد.

از طرف دیگر: من سب علیا فقد سبنی اگر کسی به علی علیه السلام جسارتی بکند به پیغمبر اکرم جسارت کرده؛ این وحدت در حکم است؛ سب رسول الله کفر است؛ پس سب امیرالمومنین هم می شود کفر. این حدیث را نسائی؛ احمد حنبل؛ ابن عساکر؛ خطیب بغدادی دارند و حاکم میگوید: هذا حدیث صحیح الاسناد

حضرت فرمودند: من آذا علیا آذاه الله اگر کسی دشمنی کند با امیرالمومنین خدا دشمن اوست؛ این حدیث منبع متعدد دارد: ابن حجر عسقلانی و ابن الاثیر و...

حضرت فرمودند: من فارق علیا فقد فارق الله اگر کسی از علی جدا بشود از خدا جدا شده. پس اگر کسی با علی باشد با خداست؛ نگوید این غلو است و نگفتیم علی خداست.

قال ابوذر قال النبی یا علی من فارقتی فقد فارق الله و من فارقتک فقد فارقتی. احمد حنبل و ابوبکر بزار و طبرانی این را نقل کرده اند و حاکم هم میگوید: هذا حدیث صحیح الاسناد.

ابوذر از پیغمبر اکرم نقل میکند: من اطاع علی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله و من اطاع علیا فقد اطاعنی و من عصی علیا فقد عصانی. این وحدت در حکم است.